



اشک های امام صادق(ع) در گفت و گو با شاگردش برای چه بود؟

امام صادق (ع)، اصحاب و شاگردان زیادی داشتند که تعداد آنها تا چهار هزار نفر هم گفته شده است. ولی این تعداد زیاد همان هایی بودند...

گفتاری از آیت الله محمد سروش محلاتی درباره یک روایت از امام صادق(ع)

امام صادق (ع)، اصحاب و شاگردان زیادی داشتند که تعداد آنها تا چهار هزار نفر هم گفته شده است. ولی این تعداد زیاد همان هایی بودند که در درس های عمومی شرکت داشتند و به فراخور استعداد خود، در فقه، تفسیر، عقاید و علوم دیگر علم آموزی می کردند. سطح مباحث ارائه شده برای این جماعت انبوه، معمولاً فراتر از همان مسائل عادی فقه و عقاید و اخلاق که برای همگان قابل بازگو کردن است نبود، ولی در این میان نادر زبیدگانی هم بودند که امام، اسرار خود را با آنها در میان می گذاشت، برخی ظرفیت درک اسرار علمی را داشتند، و برخی هم ظرفیت درک اسرار سیاسی را داشتند، یکی از این نوادر، شخصیتی به نام «برید» است که گاه صحنه های عجیب و یا گفته های استثنائی از امام بازگو می کند، صحنه هایی که فقط او شاهد و ناظر آن بود و امام صرفاً برای او رمزگشایی کرده است. وی گزارشی از یکی از این ملاقات ها ارائه کرده است.

سقوط نظام در دژه

در یکی از مجالس خصوصی که امام با او خلوت کرده بود، حضرت با اشاره به شیوه حکمرانی امیرالمؤمنین (ع) چنان متأثر و ناراحت شد که بی اختیار شروع به گریستن کرد و در حالی که اشک از دیدگانش سرازیر بود و فشار بغض و ناراحتی اجازه سخن گفتن به او نمی داد، پرده از روی حقایق برداشت. آنچه امام می خواست آشکار کند این بود که در جامعه ما از حقیقت دین چه چیزی باقی مانده است؟

البته مسلمانان - و حتی طرفداران خلیفه - اذعان داشتند که حکومت بدون عیب و نقص نیست و در گوشه و کنار جامعه، مواردی از خطا یا گناه وجود دارد، نه کسی خلیفه را «معصوم» می دانست، و نه از حاکم «دفاع مطلق» کرده و در کشور پهناور اسلامی، وجود ظلم و احجاف را «به طور کلی» انکار می نمود، ولی سخن توأم با اشک امام صادق (ع) با وجود این همه قضاوت های به ظاهر منصفانه، کاملاً متفاوت بود، نظر امام این بود «همه حرمت» های الهی شکسته شده و «همه پرده ها» را دریده اند، یعنی «هیچ چیز» باقی نمانده است. به کتاب خدا و سنت پیامبر او عمل نمی شود و از رحلت امیرالمؤمنین تاکنون نه «حدی» اجرا شده و نه به «کمترین حقی» عمل گردیده است! امام این جملات را نه فقط با گریه ادا می کرد، بلکه با قسم به اسم جلاله هم قرین ساخته بود و سوگند می خورد که چنین است:

«والله ما بقیت لله حرمة الا انتهکت... و لا عمل بشيء من الحق.»

این جملات بسیار سنگین و کوبنده بود و چونان پتکی «همه چیز» را نابود می کرد، از یک سو امام اهل اغراق گوئی و سیاه نمائی و گزافه سرائی نبود، و از سوی دیگر مگر می توان همه چیز را «سیاه» دید و بر همه افتخارات رژیم، مهر بطلان زد؟

فهم این معما برای «برید» دشوار نبود ولی برای ساده انگارانی که در رونق مساجد و در رواج زیارت خانه ی خدا، "اوج دینداری" را می دیدند، چنین قضاوتی شگفت آور و باورنکردنی بود. آنها در پس ذهن و خیال خود درگیر این مسأله بودند که چرا امام صادق (ع) این همه خدمت دولت عباسی را نمی بیند و بر تلاش آنان در عزت بخشیدن به اسلام در جهان ارج نمی نهد؟!

آغاز چرخش نظام

البته این بُهت و اعتراض، تازگی نداشت. پیش از آن هم، چند نسل قبل با چنین مسأله ای در برابر داوری امیرالمؤمنین (ع) نسبت به اوضاع و احوال پیش از خلافت خود روبرو بودند. آن روزها هم مولا فرموده بود که شما به عقب برگشته اید، و این عقب گرد، درحد بازگشت به «نیمه راه» نیست و گمان نکنید که فقط از بخشی از مسیر برگشته اید، شما به «نقطه صفر» - روز بعثت پیامبر - رجعت کرده اید و هرآنچه را که به دست آورده بودید از دست داده اید و هیچ چیز از اسلام در میان شما نمانده است:

«الا و انّ بلیتکم عادت کهیئتھا یوم بعث الله نبیکم» (خطبه 6 آنهج البلاغه)

و پاسخ حضرت به آنها که می پنداشتند مظاهر اسلام در همه جا دیده می شود و «جلوه های مسلمانی» سراسر جامعه را گرفته است، این بود که شما فقط «پوسته» می بینید و غافلید از این که در پس این ظواهر، چیزی وجود ندارد، و از «دیانت»، بجز انبوهی از «نام» اثری باقی نمانده است:

«انکم صرتم بعد الهجرة اعراباً و بعد الموالاة احزاباً ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه و لا تعرفون من الایمان الا رسمه.» (خطبه 234 نهج البلاغه)

و اینک پس از گذشت حدود یک قرن، امام صادق (ع) بار دیگر همان سخن را تکرار می کند. بدون تردید این گونه قضاوت و داوری، دارای ملاک خاصی است، ولی این ملاک، نه تقیّد به "مناسک" دینی مانند نماز جمعه و جماعت است، و نه "گسترش" مرزهای کشور اسلامی است، و نه رونق یافتن بازار "بحث های علمی" است، و نه از دیار "ثروت" و رشد اقتصادی. زیرا بر طبق این شاخص ها، جامعه اسلامی در آن دوره "پیشرفت" کرده و بر اساس آنها نمی توان به انحطاط و عقب گرد، نظر داد. به نظر می رسد امام صادق (ع) در داوری خود از شاخص دیگری استفاده می کرد و به نتیجه کاملاً معکوسی می رسید، از نظر امام «شاخص اسلامیّت» نظام، «عدالت» است و «شاخص عدالت»، «رفتار انسانی» حکمرانان است، و شاخص رفتار انسانی، رعایت «حقوق مردم» و احترام به شخصیت آنان و پرهیز از زبان زور و عنف و دوری از جباریت است.

چهره دوم حاکمیت

داوری امام صادق درباره عیار اسلامی بودن "نظام"، بر اساس زندگی مسلمانی «افراد» و تقیّد آن ها به ارزش های دینی نیست. بدون تردید در همان دوره اموی و عباسی هم افرادی بودند که زندگی پاک و سالمی داشتند، نه زبان به هتک حرمت مسلمانی باز می کردند و نه مال و ناموس مردم دست درازی می نمودند، و از این قبیل افراد در میان اصحاب حضرت کم نبودند. ولی در این سخن، امام نظر به زندگی «افراد» ندارند و لذا مقیاس داوری را هم یک «فرد پاک» مثل سلمان قرار نداده اند تا «افراد دیگر» را با او مقایسه کنند، بلکه امام، نگاه به دولت داشته و در بررسی عملکرد آن، مقیاس داوری را یک «نظام پاک» قرار داده اند. برای فهم عمیق تر و درک کامل تری از این داوری شگفت، فضای حاکمیت آن دوره باید مورد مطالعه قرار بگیرد. مثلاً باید دید که منصور دوانیقی چگونه رفتاری داشت؟ آیا او زندگی اشرافی داشت؟ آیا اموال عمومی را سخاوتمندانه به اطرافیانش می بخشید؟ آیا مقدسات دینی را مورد هتک و بی احترامی قرار می داد؟ و

آنچه در تاریخ در این باره ثبت شده، کاملاً با این گونه داوری منفی متفاوت است. منصور زندگی کاملاً ساده و معمولی داشت، او نه تنها لباس فاخر به تن نمی کرد، بلکه معمولاً لباسش وصله دار بود، اگر در اطرافیانش کسی را می دید که به تجملات روی آورده، به شدت او را تنبیه می کرد مثلاً محمدبن جمیل منشی خلیفه بود که پانزده ضربه شلاق خورد که چرا لباس پنبه و کتان به تن کرده و اسراف نموده است! احترام ویژه او برای مقدسات مذهبی چنان بود که قطعه حصیر کهنه ای را با اهتمام و ادب خاص، نگهداری می کرد، چون آن را منسوب به رسول خدا می دانست، در برابر مردم به این حصیر فرسوده تبرک می جست و آن را به دیده می نهاد! او مجالس موعظه و اخلاق تشکیل می داد و از اهل خطابه و منبر دعوت می کرد تا او را موعظه کنند و خلیفه با شنیدن مواعظ ایشان اشک می ریخت و زار زار گریه می کرد.

از سوی دیگر دستگاه خلافت، دستگاه علم پرور بود و هر دانشمندی که سر ستیز با حاکمیت نداشت، از عزت برخوردار می گردید. هم چنین در آن دوره، اسلام مرزهای کشور را درمی نوردید و سرزمین های کفر را تسخیر کرده و دولت کفر را مغلوب می ساخت، در همان ایام امام صادق (ع) بود که مسلمانان وارد خاک فرانسه شدند و تا رودخانه لوار در شمال غربی فرانسه پیش رفتند. و همین منصور بود که بغداد را بنا نهاد و آن را پایتخت کشور اسلامی قرار داد و از آن پس چنان توسعه پیدا کرد، که دولت های جهان را خیره ساخت!

ولی امام صادق (ع)، بر اساس این عملکرد ها، داوری نمی کند زیرا برای اخلاق بیش از توسعه ارزش قائل است و ادب دولتمردان را فراتر از دولتشان می داند حرمت مؤمن را بالاتر از حصیر پیامبر می بیند و به تن کردن جامه وصله دار را رواج ریاکاری معرفی می کند و...

امام صادق (ع) در داوری خود، مجذوب پرده های فریب کاری نمی شود، او میزان دینداری منصور را نه در مجالس موعظه، بلکه در سیاه چال های وحشتناکی می بیند که برای مخالفان ساخته است. امام (ع) او را از ماورای زهد فروشی ها می بیند و در خلوت خانه اش تماشا می کند. زیرا منصور در لایه درونی اش خلیفه سقاکی بود که برای حفظ قدرت خود از هیچ جنایتی خود داری نمی کرد. مثلاً گروهی از علویان معترض را در ریزه به زنجیر بسته و زندانی کرده بود و سپس آنها را به کوفه آورد و در خانه ای زندانی کرد. در این زندان، شب و روز از یکدیگر تشخیص داده نمی شد و برخی از آنان که در شکنجه از دنیا رفتند،

اجسادشان در همان زندان وانهاده شد، و زندانیان مجبور بودند در کنار بدن های متعفن دوستان خود زندگی کنند.

شاخص اسلامیت نظام

امام صادق (ع) برای نشان دادن آن که جامعه امروز، چقدر از اسلام حقیقی فاصله دارد، مقیاس را «جامعه علوی» قرار می دهد و با یادآوری یک نمونه از دستور العمل های امیرالمؤمنین به راحتی آشکار می سازد که از اسلام چیزی باقی نمانده است.

نمونه ای که امام صادق (ع) انتخاب کرده است، همان دستورالعملی است که امام علی (ع) برای مأموران جمع آوری زکات صادر کردند، در آنجا حضرت توضیح دادند که مأموران چگونه باید با مردم برخورد کرده، چگونه به سخن آنان اعتماد نموده و نظر آنها را بپذیرند و چگونه باید رأی آنان را بر خواست خویش مقدم دارند و چگونه باید در مقام استیفای حق حکومت، از درشت گویی پرهیز کنند و چگونه موظف اند که به عنوان مأمور حکومت، از زبان زور و عنف دوری نمایند. حتی امام به آنان سفارش کرده اند در برخورد با حیوانات هم، رحم و عطف را در نظر گرفته، و رفتاری به دور از ملاطفت در حق آنها نداشته باشند. متن بخشنامه امام - به اختصار- چنین بود:

«برو با ترس از خدا، مسلمانی را مترسان و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران، و بیش از حق خدا از مال او مستان، آرام به سوی ایشان رو، سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن و بگو: بندگان خدا، مرا ولی خدا سوی شما فرستاد تا حق را که خدا در مال هایتان نهاد از شما بگیریم، آیا خدا را در مال های شما حقی است؟ اگر کسی گفت: نه. متعرض او نشو، و اگر کسی گفت: آری. با او برو، بی آن که او را بترسانی یا بیمش دهی و یا بر او سخت گیری. اگر او را گاو و شتر هاست، بی رخصت او میان آن در مشو و چارپایان را از جای مگریزان و مترسان، و با خداوند آن در گرفتن حق خدا بد رفتاری مکن و چون مال مسلمانان را با کسی روانه داری، بدان بسپار که به دینداری او اطمینان داری، و به آن مگمار جز خیرخواهی مهربان و درستکاری نگاهبان که نه بر آنان درشتی کند و نه زیانسان رساند، و به دو سفارش کن که میان ماده شتر و بچه شیرخوارش جدائی نیفتد و ماده را چنان ندوشاند که شیرش اندک ماند و بچه اش را زیان رساند، و در سوار شدن به خستگی نیندازد و میان آن و دیگر شتران عدالت را برقرار سازد و باید شتر خسته را آسوده گرداند و آن را که از رفتن ناتوان گردیده، آرام راند، و چون از آبگیرها گذرد به آبشان درآرد و راهشان را از زمین های گیاهناک به جاده ها نگرداند و در ساعت هایی آن ها را آسوده بگذارد و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه مهلت شان دهد...» (نهج البلاغه، نامه 25، ترجمه از دکترسید جعفر شهیدی)

امام صادق (ع) با نقل این دستور العمل، حالش دگرگون شد و چنان قلبش به درد آمد، که شروع به گریستن کرد و در همین لحظات پر تأثر و پر غصه از یک سو گذشته در اوج افتخار را بازگو می کند و از سوی دیگر امروز را در حسیض انحطاط می بیند، با بیان چند جمله، از اندوه درونی اش پرده برمی دارد، برید ادامه ماجرا را چنین نقل می کند:

«ثُمَّ بَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ تَمَّ قَالَ يَا بُرَيْدُ لَا وَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ لِيْهِ حُرْمَةٌ إِلَّا أَنْتَ هَكَتَ وَ لَا عَمَلٌ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سُنَّةَ نَبِيِّهِ فِي هَذَا الْعَالَمِ وَ لَا أَقِيمُ فِي هَذَا الْحَلْقِ حَدًّا مُنْذُ قَبِضَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ لَا عَمَلٍ بِشَيْءٍ مِّنَ الْحَقِّ إِلَيَّ يَوْمَ النَّاسِ هَذَا»

محدث جلیل القدر ثقة الاسلام کلینی در کتاب عظیم القدر کافی (ج3، ص538) این روایت را با سند معتبر نقل کرده است.

چند نکته

الف) معیار نفی و اثبات

امام صادق (ع) با یکی از توصیه های امیرالمؤمنین (ع)، نه در صدد بازخوانی تاریخ پیشینیان است و نه در صدد بازگوئی «سیره» امیرالمؤمنین. امام (ع) حتی در صدد آنکه یک «مسأله فقهی» در باب آداب جمع آوری زکات به برید یاد دهد، نبوده است.

ذیل این نقل نشان می دهد که امام، با این نقل می خواهد «معیار» حکمرانی عادلانه را تبیین کند. و معیار شاقولی است که هم «راست بودن» رفتار و هم «کج بودن» اعمال را نشان می دهد، و چون شاخص، زبان دوگانه دارد و علاوه بر «اثبات» از آن می توان «نفی» را هم استنتاج کرد، لذا بلافاصله امام نتیجه می گیرد که «در این حکومت چیزی از حق و عدل وجود ندارد».

متأسفانه شیخ حرعاملی در کتاب وسائل الشیعه، به گمان اینکه ذیل کلام امام، دخالتی در فهم صدر ندارد و مشتمل بر حکم شرعی نیست، آن را حذف کرده و موجب آن گردیده که خواننده با مطالعه روایت بپندارد، امام با نقل سیره امیرالمؤمنین، صرفاً در مقام بیان حکم فقهی و مسأله گویی بوده است. درحالی که ذیل کلام گواه آن است که امام صرفاً نمی خواسته «کلی گویی»

کند، مگر کلی گویی و در فضای معلق سخن گفتن، هشدار دهنده و برای توده ها آگاهی بخش است؟

اگر صاحب وسائل، این تقطیع را نکرده بود و فقیهان و متفقان را از بخش دوم روایت، محروم نمی کرد، برای آنها توجه و التفاتی بود که امام صادق(ع) هرگز در «مسأله گویی» توقف نمی کرد و شاگردان مکتبش نیز شایسته چنین شیوه ای نیستند.

امام صادق(ع) با استناد به کلام امیرالمؤمنین، به «مفهوم گیری» پرداخت و از آن استفاده کرد: پس کسی که این گونه حکومت نمی کند، حکومتش اسلامی نیست.

خدا حفظ کند استاد بزرگوار آیه الله حسن زاده آملی را که در شرح نهج البلاغه وقتی به این کلام مولی رسید که به مأموران فرموده بود: «مبادا بدون اجازه به خانه کسی وارد شده و بدون رضایت بر اموال و اثاث او را دست بگذارید» در سال 1348 چنین نوشت:

«فرمانروای دادگر الهی چنین است که مأمورش را از ورود به خانه هر مسلمانی - بدون رضایت - باز می دارد حتی اگر آن مسلمان، گوسفند چرانی در بادیه بوده و در پائین ترین مرتبه اجتماعی باشد، این ادب الهی کجا، و رفتار فرمانروایی که خود را به اسلام می چسباند و ادعای مسلمانی دارند، کجا؟! آنها که به مأموران خود دستور می دهند که برخانه علمای امت هجوم برده و حاملان قرآن را شب هنگام مورد تعرض قرار داده و خانه شان را غارت نموده و از خانه هایشان آواره سازند!» (منهاج البراعه، ج 19، ص 6)

(ب) آینده ای روشن

سخن پایانی امام صادق(ع) با «بُرید»، درباره آینده است. امام در ختم کلام خود، به اشاره دو نکته مهم و اساسی را یادآور شدند، یکی آن که این دوران سیاه و تاریک با صبح عدالت پایان می پذیرد و دیگر آن که خورشید عدالت در عصر امام زمان آشکار می گردد. سپس به بُرید و دوستانش نوید و بشارت آن ایام را دادند: «فابشروا، ثم ابشروا ثم ابشروا»

این کلام امام هرچند نور امید را در دل شیعه زنده می دارد، ولی آنان را از نگاه خوش بینانه به تحقق عدالت مطلق پیش از ظهور ولی حق، باز می دارد. امام از یک سو از بازگشت حق به اهل آن، و از اقامه دین حقیقی، خبر می دهد: «یرد الله الحق الی اهله و یقیم دینه الذی ارتضاه» و از سوی دیگر اصحاب خود را از شتاب زدگی در دستیابی به این آرمان و مغرور شدن به حرکت های اصلاحی، باز می دارد.

بدون شک سخن امام به معنی تخطئه مبارزه با ظلم و تلاش برای احقاق حق نیست. ولی بدون تردید به معنی تخطئه مطلق گرائی در این مبارزه و مطرح کردن آرمان های کلان برای بشریت، و توهم استقرار عدالت همه جانبه هست. و این هشدار در بیانات ائمه فراوان تکرار شده است تا نه ادعاها هر روز متورم تر گردد و نه عیب ها و نقص ها در هر دوره، نادیده انگاشته شده و یا توجیه شوند.

«حاکمیت کامل دین» وعده به حق الهی است. «وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات... لیمکنن لهم دینهم» (سوره نور، آیه 55) ولی هیچ کس نباید این وعده را متوجه خود دانسته و چنین رسالتی را برای خود تعریف کند. این آرمان فقط به دست مبارک امام معصوم غائب تحقق می یابد، همان گونه علامه طباطبایی، پس از یک بحث مفصل و دقیق، در نهایت می گوید:

«اگر در آیه به درستی تأمل شود، معلوم می گردد که جز بر همان جامعه موعود که با ظهور امام زمان، برپا می شود، قابل انطباق نیست.» (المیزان 156/15)

(ج) نکته سنجی سید رضی

سید رضی که این بخشنامه را در نهج البلاغه آورده می گوید، جملاتی از آن را می آوردم تا دیگران بدانند که حضرت چگونه ستون حق را برپا داشت و در کارهای "خرد و بزرگ" نشانه های عدالت به جای گذاشت:

«انما ذکرناها لیعلم بها ائمه علیه السلام کان عماد الحق. و یشرع امثلة الحق فی صغیر الامور و کبیرها و دقیقها و جلیلها.»

و البته این شیوه مولی، نقطه مقابل کسانی است که می گویند ما به کار های کلان اهتمام داریم و از جور و جفا در ضمن آنها

گریزی نبوده و باید از این ظلم‌های کوچک چشم‌پوشی کرد، آیا آنان نمی‌دانند کسی که بر ارتکاب ظلم‌های خرد جرأت می‌کند، خود را برای ارتکاب ظلم‌های کلان نیز آماده می‌سازد؟ و آیا نمی‌دانند که تکرار ظلم‌های اندک نیز مجموعه‌ای بزرگ از ظلم و بیداد درست می‌کند؟ و آیا نمی‌دانند کسی که در مصدر حکمرانی قرار می‌گیرد، چون «حق خود» را بسیار بزرگ می‌بیند، لذا حق مردم را کوچک دیده و هرگونه تعدی نسبت به آن‌ها را «کوچک» و ناچیز تلقی می‌کند؟